

اسحقی از هالند:

این نبشته در سال ۱۹۹۴ بعد از مصاحبه یکی از ژورنالیستان آلمانی همراهی نماینده دولت آقای ربانی در آلمان روی کاغذ آمده است. ازین که فعلاً تقریباً دور دوم حکومت آقای ربانی و یا بهتر بگوییم حکومت یارانش است به حیث تکرار احسن و یادآوری آن را قابل نشر یافتیم. نماینده آقای ربانی در جواب ژورنالیست آلمانی گفته بود که: "خدا به ما توفیق عقل عنایت فرماید تا ما خود و وطن خود را ازین طوفان نجات دهیم." اینک شما و نجات شان.

خداوند متعال برای ما توفیق عقل عنایت فرماید . . .

چه خوب است قصه ملاح سرگردان را بشنوید. او مرد خوبی بود. خداهش بیامرز روزی که از مادر تولد شد چندان جان و جثه بی نداشت. ماهها سرش را با ملافه بسته بودند و وجود نازکش را در لای پنبه های تو در تو میتوانستند بردارند. او خیلی عجیب بود، خیلی هم تسمه و محکم، سر او به گلوله سنگی میماندی که روی چوب نی محکم شده باشد. با تمام این خصوصیات انتقالش خیلی ها دشوار بود. نه از سنگینی بل که از سبکی و بی توازنی.

روزهای جوانی و میانی زنده گی را داخل کشتی قدیمی گذرانده بود. هرباری که کپتان جدیدی اداره کشتی را به دست میگرفت، درخت خاردار او گل میکرد، اما به روی خود نمی آورد. از حرکاتش درون آتشی و بی معنای او به روشنی دیده میشد. با گذشت چند روز کف و کالر جدید میبست و برای معذرت خواستن و ادای احترام نزد کپتان میرفت. از همین سبب همیشه مورد سرزنش کپتانها بود.

قصه چوب مسجد را شنیده باشید. نه سوختانده شده میتواند و نه دور انداخته. بنا بر سابقه داری و پرکاری مورد حمایه همیشه گی کارمندان کشتی بود، اما بنا بر خبث درونی مورد آزار و اذیت. او توانست در روزهای اخیر زنده گی راه و رسم نفوذ کردن را بیاموزد. ریش ماش- برنجی، کله لوزان، دستهای ناتوان و افکار پریشان ملاح نو را همه کارمندان کشتی به خاطر دارند. او روزی که از جمله کارمندان سابقه دار کشتی بنا به احترام سابقه داری به حیث کپتان تعیین شده بود گفت: «استادم به من آموخته است که همیشه دوست همکارانم باشم. او آدم خیلی ها خوبی بود زمانی که او را کپتان کشتی نام

نهادند خود را به جای مالک کشتی قرار داد. دلسوزی او تا حدی بود که هر درد و رنج کشتی را در گوشت و پوست خود احساس مینمود، از بس که بیچاره از دست حریفان روز نداشت به هرکس دست پیش میکرد عکس العمل زشتی مییافت. معاونی را که با هزار جگرخونی خود به مسند قدرت آورده بود خارِ راهش شد. خلاصه کار به جایی کشید که کشتی غرق و دار و ندار آن به باد فنا رفت.

(باید یادآور شد که این کشتی بیچاره از آن کشتیهای نامی بود که در طول تاریخ چند بار غرق و ویران شده بود، راز این کشتی در آن بود که در داخل دیوار ضخیمش اسراری نهفته بود، دانه ها چشمان هر طامعی را طعمه بود و دستان هر هنرمندی را گنج. اما این دیوارهای کینه دار داغ ننگینی را بر پیشانی هر صاحب طمع گذاشته و در مورد خود نیز رحم نداشت. با عقلترین و صاحب نظرترین راکبین و دوستان خود را با هزار نام و حیل و به تحریک دشمنان از خود رانده بود. گاهی در این کشتی مردانی دست به نوسازی و بازسازی کشتی زده اند. اما نتیجه شان جز نیمه کاری و وامانده گی چیزی نبوده است.)

کشتی مغروق بنا به حکم ضرورت با همان سر و صورت کهنه در اوقیانوس بی پایان زنده گی و مصالحت جوامع انسانی دوباره حق زنده گی پیدا کرد و باز هم به شنا ادامه داد. سالها با تنی شکسته و ماشین ویران طی طریق مینمود و من بیچاره در غم ناتوانی او نالان بودم. یارای قد برافراشتن نداشتم و به حرفم کسی گوش نمیداد. شاید هم چرند میگفتم.

ماهها بعد از آن شنیده شد که میگفت خدا را شکر که امروز به کمک دوستان رهبری کشتی را به دست دارم. اما چه کنم که با تمام تلاشها نتوانسته ام از مریضی قلبی این کشتی شکسته جلوگیری کنم. مرکز فرماندهی کشتی چون قلب انسان است. اگر از قلب انسان شرابین و وریدها بریده شوند و دهلیزها بفرسایند، چه چیزی تضمین زنده گی بعدی انسان را خواهد نمود؟

مستمعینی را که یارای دسترسی به ملاح پخته کار نبود از همکار نزدیکش که زبان گویا و حامل پیامهای هر دم متغیر آنها بود پرسیدند: فلان مستری نتوانست به ترمیم ماشینهای مرکزی بپردازد؟

او گفت چرا نه، هرکسی عجز خود را به او گفته اند و صلاحیت خود را به او داده اند: تا عمر از دست رفته و قلب ویران کشتی را مرمت کند. اما... پرسیدند آقا، شما

همه که در دور و پیش قرار دارید اگر دست به دست هم داده با مستری همکار شوید نتیجه تان بهتر نخواهد بود؟

آقا که ممکن متوجه نشده باشد گفت. نخیر، ما چرا منتظر همکاری دیگران باشیم. خداوند متعال برای ما توفیق عقل عنایت فرماید تا بتوانیم خود و کشتی از هم پاشیده خود را از منجلاب غرق شدن و مصایب نجات بخشیم و با عقل سلیم مسؤولانه عمل نماییم. پرسیدند، راه حل ترمیم و به پا ایستاده نمودن کشتی را چطور ارزیابی میدارید؟

جواب داد که یک راه داریم و آن تشکیل جلسه کشتیست.

اما بیایید ارزیابی کنیم: این جلسه چه نتیجه دارد؟ زیرا همین الان که داریم صحبت میکنیم تمام ماشینهای کشتی از کار افتاده و بازهم در اعماق بحر دل به دل زمین نهاده هزارها من آب شاهد غرق شدن کشتیست. آیا بهتر نبود اولتر از خداوند متعال برای خود توفیق عقل میخواستند و بعداً زمام کشتی را؟!

آه! راستی راهی دیگری نیست، انشالله تعالی (!) انشالله تعالی (!) انشالله تعالی (!) به

قتل همه گانی فایق خواهیم آمد.